

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# آداب گفتگو

تألیف: شیخ دکتر عائض عبداللہ القرنی

ترجمہ و تخریج احادیث: پدram اندایش

---

نام کتاب: آداب گفتگو

---

مؤلف: شیخ دکتر عائض عبدالله القرنی

---

ترجمه و تخریج احادیث: پدram اندایش

---

ناشر: بوکان - انتشارات

---

نوبت چاپ: اول - پاییز ۱۳۹۶

---

چاپ: بوکان - رامان

---

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

---

قیمت: ریال

---

کلیه حقوق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.



## مقدمه:

شکر و ستایش برای الله است و صلوات و سلام بر رسول الله و بر آل و اصحابش و کسی که با او دوستی نماید و اما بعد:

چقدر به گفتگو نیاز داریم؟ زیرا آن راه فهم مسائل و راه رستگاری و درب اتفاق نظر می باشد.

گفتگو دارای آدابی شرعی می باشد که گفتگو کنندگان باید به آن عمل کنند؛ تا آن که گفتگوی آنها نتیجه دهد و از آسانترین و نزدیک ترین راه به حقیقت برسند.

در این مطلب، مسائلی برای دوست داران گفتگو و کسانی که خواهان آن هستند، بیان شده است. از الله تعالی می خواهم تا توسط آن نفع برساند.

دکتر. عائض القرنی

## ادب گفتگو:

کلمه‌ی گفتگو، کلمه‌ای زیبا و رقت انگیزی می‌باشد و دلیلی بر تفاهم، شراکت و همانندی می‌باشد. الله سبحانه و تعالی آن را در کتاب بزرگش آورده است و می‌فرماید: ﴿قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ﴾ [الكهف: ۳۷] (دوست او در حالی که با او گفتگو می‌کرد، به او گفت:). همچنین می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرُكُمَا﴾ [المجادلة: ۱] (و الله گفتگوی شما را می‌شود); [این آیه] در روزی [نازل شد که] پیامبر ﷺ با زنی ضعیف و فقیر گفتگو می‌نمود و آن زن از شوهرش شکایت داشت و الله - شنیداری او آسمانها و زمین را در بر گرفته است و در بالا بودن خود دارای جلال است - این گفتگو را شنید. ما به گفتگو نیاز داریم تا بعضی از ما متوجه‌ی منظور بعضی دیگر شویم و با یکدیگر گفتگو نماییم و با دیگران نیز سخن بگوییم. با فرزندان خود گفتگو کنیم

مثل لقمان عليه السلام: ﴿يَا بُنَيَّ﴾ [لقمان: ۱۳] (ای پسرکم!) یا با اهل کتاب گفتگو کنیم: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [آل عمران: ۶۴] (بگو: ای اهل کتاب، بیاید به سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است و [آن این است] که غیر از الله [تعالی] را عبادت نکنیم). همچنین با مشرکان گفتگو کنیم: ﴿وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ﴾ [التوبة: ۶] (و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست به او پناه بده تا کلام الله [تعالی] را بشنود، سپس او را به محل امن خودش برسان).

نتیجه‌ی گفتگو رسیدن به حق است. کسی که بخواهد به حق برسد و هدف او حق باشد، توسط آن به نزدیکترین و نیکوترین شکل به حق می‌رسد. آن راهی واضح است که همان روش گفتگویی است که رسول صلی الله علیه و آله قبل از آن که شمشیر بردارد، آن را انجام می‌داد. الله سبحانه

می‌فرماید: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [الحديد: ۲۵] (همانا ما فرستادگان (رسولان) خود را با روشنی‌ها فرستادیم). قبل از آن که آنان را با شمشیرهای برنده و نیزه‌های تیز بفرستد، آنان را با نشانه‌ها و روشنی‌ها می‌فرستاد. همان گونه که ابن تیمیه رحمه الله گفته است: پیامبران با حجت‌ها و برهان‌ها برانگیخته می‌شدند و بعد از آن بود که اختلاف پیش می‌آید. الله سبحانه می‌فرماید: ﴿وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾ [هود: ۱۱۸، ۱۱۹] (و همواره با هم اختلاف دارند \* مگر کسی که پروردگارت او را رحمت کرده باشد، و برای این آنان را آفریده است). گفته شده است که حرف لام در اینجا برای قصد و سبب همان طور که بعضی از مفسران گفته‌اند، نمی‌باشد. بلکه فقط برای صیورت آمده است. گفته شده است: الله سبحانه و تعالی آنان را آفریده است و در مفاهیم و بخشش‌ها

تنوع ایجاد نموده است و در پس آن در آن اختلاف  
پیش آمده است و باید اعتراف کنیم که گریزی از ایجاد  
اختلاف نظر در امت وجود ندارد و آن اختلاف نظر دو  
نوع می‌باشد:

أ- اختلافی که از نوع تنوع است: آن مواردی است  
که در فروع اختلاف وجود دارد و نه در اصول  
و در جزئیات می‌باشد و نه در کلیات.

ب- اختلاف تضاد: این در موارد نکوهیده است. الله  
سبحانه و تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ  
تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ  
وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ [آل عمران: ۱۰۵]  
(و از کسانی نباشید که فرقه فرقه شدند و  
اختلاف پیدا کردند، بعد از آن که برایشان  
روشنی آمد و برای آنها عذاب بزرگی خواهد  
بود)، آنان کسانی هستند که در امور قطعی،



ثابت و اصول اختلاف نظر دارند و این اختلاف

نکوهیده می‌باشد.

باید دانسته شود که حق واضح و آشکار است و آن به مانند خورشید می‌باشد و در آن اختلافی وجود ندارد، مگر توسط کسانی که بیمار و مریض می‌باشد، متنبی گفته است:

وکیف یصح فی الازھان شیء  
إذا احتَاجَ النَّھَارُ إِلَى دَلِیلٍ  
و چگونه می‌شود در ذهن‌ها چیزی درست باشد، وقتی  
برای اثبات روز بودن احتیاج به دلیل باشد.

اگر کسی دلیلی خواست برای آن که حالا روز است، شما می‌گویید: «این خورشید است که در آسمان است.» ممکن است به شما گفته شود: «این خورشید نیست بلکه خیمه است!» باید توجه داشت که این گفتگو نمی‌باشد و چنین شخصی اهل گفتگو نیست، پس وقت

خود را برای او به هدر ندهید. اما گاهی برای گفتگو، احتیاج به بحث وجود دارد و در این حالت اشتباه در اختلاف پذیرفته می‌شود. چنین شخصی کسی است که باید با او گفتگو نمود. بر شماست - ای برادر گرامی ام - بله را قبل از خیر قرار بده و حتی با دشمنت گفتگو کن! ابن مبارک گفته است:

وقتی همنشینی می‌کنی با کسی همنشینی کن که اهل عفت، حیاء و کرم باشد. اگر نه بگویی او نه می‌گوید و اگر بله بگویی و بله می‌گوید.

پس بر ماست که وقتی می‌خواهیم گفتگو کننده با ما را به بله گفتن برسانیم، باید به او بله بگوییم. معنای این بله گفتن، نزدیک بودن او به ما است و این که قلب او به قلب شما نزدیک می‌باشد و جان او به جان شما نزدیک است، ولی باید بر حذر بود که نه نگوییم. اهل علم گفته‌اند: بر شماست که به گونه‌ای گفتگو کنید که نفر مقابل

کم کم در بیشتر مسائل با ما همراه شود. پس باید با اصولی که بین شما مشترک می‌باشد، شروع نمایید. بگویید: آیا تو انسان نیستی و من انسان نمی‌باشم؟ او می‌گوید: بله. می‌گویید: آیا من بر تو حقی ندارم -- به این معنا که انسان بر انسان حقی دارد --؟ می‌گوید: بله. می‌گویید: آیا شایسته نمی‌باشد که به من احترام بگذاری و من به تو احترام بگذارم؟ می‌گوید: بله. می‌گویید: آیا تو دارای عقل نیستی و من درون و عقل تو را خطاب قرار می‌دهم و آیا من دارای عقل نیستم و تو عقل و درون مرا خطاب قرار می‌دهی؟ می‌گوید: بله. این چنین است که مسافت طولانی را طی می‌کنی ولی اگر از اول نه بگویی، دیوار گفتگو خراب می‌شود و در این زمان است که گفتگو با شما ادامه نمی‌یابد و در اینجا است که آن شخص بر ضد ما می‌شود و از اول راه با دشمنی با ما برخورد می‌کند. بعضی از فرهنگیان گفته‌اند: کلمه‌ی

لا(انه) باعث تکان خوردن نوزده عضله در صورت می-  
شود و با گفتن آن صورت گرفته می‌شود و پیشانی جمع  
می‌گردد ولی کلمه‌ی نعم(بله) باعث باز شدن چهره و  
شادی می‌گردد و گشادگی سینه ایجاد می‌شود و توسط  
آن جوابی نیکو به شکر الله تعالی داده می‌شود.

## **آداب گفتگو:**

در اینجا سیزده مورد از آداب گفتگو را بیان می‌دارم:

### **۱- اخلاص داشتن و بی‌تعصب برخورد کردن:**

بر گفتگو کننده واجب است که از تعصب خالی باشد؛  
زیرا بعضی بر فرقه، مذهب و فکرشان تعصب دارند و از  
شما چیزی را قبول نمی‌کنند و می‌خواهند که قبل از آن  
که با شما مناقشه کنند یا دلیلی را از شما قبول کنند،  
شما تسلیم آنها شوید. او خودش را معصوم می‌بیند،  
بدون آن که ادعا کند که معصومیت برای پیامبران است.  
می‌گوید: «بر تو واجب است تا نصیحت‌های مرا بشنوی

و با من توافق کنی. زیرا الله تعالی مرا بر راه درست قرار داده است و مرا هدایت نموده است و به من توفیق رسیدن به حق را داده است». سخن گفتن او به مانند آن است که شما را با آهن و آتش امر می‌نماید. این امر صحیح نمی‌باشد و واجب است که شخص بداند که خود دارای استنباط است و در استنباط خود اشتباه می‌کند و طرف مقابل نیز استنباط می‌کند و او نیز در استنباط خود دارای اشتباه می‌شود. امام شافعی رحمه الله سخن بزرگی دارد که گفته است: نظر درست ممکن است دارای اشتباهی در آن باشد و نظر طرف مقابل که خطا می‌باشد، ممکن است دارای موارد درستی باشد. همچنین وی رحمه الله گفته است: با کسی بحث نمی‌کنم، مگر آن که دوست دارم که الله تعالی توسط زبان او حجت را بر من تمام کند. او دشمنش را نیز با میانه‌روی دعوت می‌داد.

همچنین امام شافعی گفته است: کسی که با من گفتگو می‌کند و حق را قبول می‌نماید، در نزد من بزرگ می‌شود و کسی که حق را رد می‌کند، از چشم من افتد. ولی هدف ما حق است و یکسان است که از زبان شما جاری شود یا از زبان خودم. کسی که حقی را به تو می‌گوید، واجب است که از او قبول نمایی و این یکسان است که آن شخص بزرگ باشد یا کوچک، با عزت باشد یا حقیر و زن باشد یا بچه؛ همان گونه که عمر رضی الله عنه گفته است: «زنی درست گفت و عمر اشتباه کرد» و گفته است: زن گمراه مؤمن و یکی از پیشینیان می‌گفت: «بینی مرا با حق به زمین مالید».

## ۲- بیان حجت:

کسی که دارای دلیل است، قوی می‌باشد. امام شافعی رحمه الله گفته است: «کسی که حدیث حفظ کند، حجت آوردن او قوی می‌شود». ولی اگر انسان با سخنی

گشاده، عاطفی و انشائی سخن بگوید و آن را گفتگو با مردم و بحث با آنها بدانند، این صحیح نمی‌باشد. بلکه حجت امری عقلی و قطعی یا نقلی و صحیح است. بر کسی که ادعای درست بودن دارد، دلیل آوردن واجب است و بر نقل کننده‌ی [حدیث] صحیح بودن آن لازم می‌باشد. اگر خواستید درباره‌ی مسأله‌ای بحث کنید، به مانند مسأله‌ی حجاب یا وسط بودن در اسلام بر شما واجب است که حجت بیاورید و این عمل را با آرامش انجام دهید. انسان باید بداند که حجت آوردن، بلند کردن صدا و گردن کلفتی نمی‌باشد و انسان به مانند گاو نر نیست. بلکه فقط انسان شخصی است که دارای احترام و فطرت سالمی می‌باشد که حق را قبول می‌کند و این احترام وقتی زیاد می‌شود که آن شخص از رشد یافتگان باشد. پس امر مورد پسند همان آوردن حجت و دلیل برای مردم است. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقرة: ۱۱۱] و [النمل: ۶۴] (بگو: اگر راستگو هستید، دلیلتان را بیاورید)، همچنین الله سبحانه می فرماید: ﴿قُلْ فَاتُوا بِالَّتُورَةِ فَاتْلُوهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [ال عمران: ۹۳] (بگو: تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر از راستگویان هستید). همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «تعالوا بالتوراه نقرا وایاکم» (تورات را بیاورید و ما و شما آن را بخوانیم). وقتی آن را آوردند، پیامبر ﷺ آن را با احترام با بالش خود حمل نمود. پس وقتی مخالف شما به نزدتان آمد و خواست با شما سخن بگوید، به او بگویید: برای من دلیلی بیاور تا درباره‌ی آن با هم مناقشه کنیم. خشمگین مشوید! صدایتان را بلند نکنید! ولی بعضی از مردم به دلیل آن که فکر و حجت آنها ضعیف است و بصیرت و دلیل آنها کم می‌باشد، با صدای بلند و با ترش رویی شروع [به سخن گفتن] می‌نمایند، سپس شروع به



ناسزا و دشنام دادن می‌کنند و این امر آنها هیچ جایی در گفتگو ندارد.

۳- سالم بودن از تناقض گویی:

برای گفتگو کننده واجب است تا قسمتی از سخنش با قسمتی دیگر تناقض نداشته باشد؛ بعضی از مردم هستند که به علت کم بودن بصیرت در سخن آنها تناقض گویی وجود دارد، به طور مثال سخن مشرکان بود که درباره‌ی رسول ﷺ می‌گفتند: او ساحر و دیوانه است و این امر صحیح نمی‌باشد، زیرا ساحر از باهوش‌ترین مردم می‌باشد، زیرا سحر و جادو مرکب از هوش، زیرکی، فریب و بزرگ بینی است، ولی دیوانه دارای عقل نمی‌باشد، پس چگونه ممکن است که در یک شخص جادوگری و دیوانگی یکجا جمع شود؟! این تناقض گویی در دلیل آوردن می‌باشد، الله سبحانه [از زبان آنها] می‌فرماید: ﴿سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾ [الذاریات: ۳۹] (جادوگر

یا دیوانه است) این سخنی متناقض می‌باشد یا آن که گفته بودند: «سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» [القمر: ۲] (جادویی با استمرار است) و این در حالی است که در اصل جادو مستمر نمی‌باشد و همه‌ی عاقلان دنیا می‌دانند که جادو استمرار نمی‌یابد و اگر استمرار داشت دیگر جادو نمی‌باشد. الله سبحانه و تعالی در این باره به آنها سخره گفته و آنها را رد می‌نماید و می‌فرماید: «وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ» [القمر: ۲] (و وقتی آیه‌ای را می‌بینند، روی بر می‌گردانند و می‌گویند: سحری با استمرار است).

پس چگونه امکان دارد سحر و جادو استمرار داشته باشد؟! همچنین او می‌فرماید: «وَمَا صَاحِبُكُمُ بِمَجْنُونٍ» [التکویر: ۲۲] (و همنشین شما دیوانه نمی‌باشد) [آنها در حالی به او نسبت دیوانه می‌دادند] که تمامی امانتهای که به او ﷺ سپرده می‌شد را به صاحب آن بر می‌گرداند.

۴- ادعای انسان این نباشد که سخن او حجت است:

بعضی از مردم دعوت دادن از طرف خودشان را حجت می‌دانند. می‌گویند: هر زمان که من سخن بگویم این سخن حجت و دلیل می‌باشد، خودشان را تزکیه یافته فرض می‌کنند و بعضی از آنها طول عمر خود را دلیل قرار می‌دهند، می‌گویند: چهل کتاب تألیف کرده‌ام و فلانی و فلانی مرا دیده‌اند و شکر خدا حق همیشه همراه من است. این درست نمی‌باشد و انسان پیامبری معصوم نمی‌باشد. کسانی هستند که بعد از هفتاد سال عمر گمراه می‌شوند و درست بودن ربطی به عمر و سن ندارد. جوانی به نزد عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه رسید و خواست قبل از مردم سخن بگوید. به او گفت بنشین! در اینجا مردمی هستند که سن آنها بیشتر از تو می‌باشد، آن جوان گفت: ای امیرالمؤمنین اگر امر به سن مربوط می‌شد، افراد دیگری در بین مسلمانان وجود دارند که از

تو به خلافت شایسته‌تر می‌باشند] و سن آنها بیشتر از توست]. عمر بن عبدالعزیز لبخندی به او زد و سخن او را تأیید نمود؛ زیرا این سخن حجت بود. در آن زمان سن عمر بن عبد العزیز چهل سال بود و این در حالی بود که در بین مردم افرادی وجود داشت که سن آنها نود یا صد سال بود، ولی آنها ادعای خلاف نداشتند و خلافت به عقل، علم و ایمان می‌باشد.

#### ۵- اتفاق نظر داشتن بر امور مُسَلَّم:

اصول چیزی است که در آن نباید مناقشه و گفتگو نمود. در بین ملت اسلام اموری وجود دارد که ثبت شده می‌باشند و شایسته‌ی نمی‌باشد تا در مناقشه درباره‌ی آن اصول ثابت شده، وقت خود را تلف کنیم. اموری مثل الوهیت الله سبحانه و تعالی شایسته بودن او - در بالا بودن خودش جلال دارد - به پرستش شدن و عبودیت و این که محمد ﷺ فرستاده‌ی الله می‌باشد و این

که ارکان اسلام پنج تا است و نماز ظهر چهار رکعت می‌باشد. این امور قطعی و ثابت شده می‌باشند و امت بر آن اجماع دارند. بحث کردن درباره‌ی آنها در ذهن مردم تشویش ایجاد می‌کند و توسط آن وقت ما و دیگران تلف می‌شود. این امر صحیح نمی‌باشد؛ زیرا گفتگو فقط در مسائلی که مردم درباره‌ی آن اختلاف نظر دارند، درست می‌باشد، مثل مسأله‌ی «حجاب»، به طور مثال درباره‌ی حجاب صورت اختلاف وجود دارد و این امری است که اختلاف نظر درباره‌ی آن قبول می‌شود و انسان نباید بیندارد که این امر از امور قطعی بوده و اختلاف درباره‌ی آن قبول نمی‌شود. قول صحیح این می‌باشد که حجاب صورت واجب است، ولی ما نمی‌خواهیم درباره‌ی مشروعیت اصل حجاب صحبت کنیم که این امری قطعی می‌باشد و بلکه می‌خواهیم درباره‌ی حجاب صورت صحبت کنیم که این امری است که در

آن بین اهل علم اختلاف نظری قوی وجود دارد. این امر را ابن جریر طبری در سوره‌ی نور بیان نموده است. پس کسی که می‌خواهد گفتگو نماید، باید در مسائلی گفتگو نماید که اختلاف نظر و بحث درباره‌ی آنها قابل قبول می‌باشد و این اختلاف، اختلاف تنوع است؛ به مانند دعای استفتاح نماز، تشهد و بسیاری از مسائلی که در کتابهای فقهی وجود دارند و دارای انواعی می‌باشند.

۶- گفتگو کننده باید اهل گفتگو باشد:

برای گفتگو به نزد کسی نروید که به جهل، بی‌فکری و نادانی مشهور باشد؛ زیرا آزار دیدن در چنین راهی بیشتر از منفعت آن می‌باشد. شما را جلوی مردم گرفتار می‌کند، گاهی به شما بی‌احترامی نموده و گاهی خودش و مسلمانان را آزار می‌دهند. تا آنجا که شاعر جاهلی گفته است:

وأعرض عن سبِّ الكَرِيمِ ادخاره  
واعرض عن شتم اللئيم تکرما  
و از دشنام دادن شخص گرامی خودداری می‌کنم چون  
توسط آن خوار می‌شود و از دشنام دادن به شخص  
پست خودداری می‌کنم چون باعث گرامی داشت او  
می‌شود.

می‌گوید: من به شخص گرامی دشنام نمی‌دهم، زیرا در  
این صورت باعث خوار شدن او می‌شوم و شخص پست  
به من دشنام می‌دهد، زیرا او آبرویی ندارد که جلوی او  
را بگیرد. پس اهل گفتگوی حقیقی همان اهل علم، اهل  
بصیرت و اهل عقل می‌باشند. با تعصب برخورد نکردن  
و طلب حق امری شناخته شده از طرف آنها می‌باشد،  
ولی اگر نزد شخص نادان بروید و خودتان و آبروی  
خودتان را در برابر او قرار دهید، او هرگز آبروی شما و  
آبروی خودش را حفظ نمی‌کند. اهل گفتگو شناخته

شده می‌باشند و بر ما واجب است که اگر خواستیم با دیگران گفتگو نماییم، آنها را در بین علمای صالح، عمیق‌نگر و استوار در علم انتخاب کنیم. ابن تیمیه رحمه الله گفته است: بعضی از اهل بدعت وقتی می‌خواهند با اهل سنت بحث کنند، با افراد ضعیف آنها گفتگو می‌نمایند؛ در اینجاست که آن شخص عوام می‌پندارد که حق با آن بدعتگذار می‌باشد و با آن بدعتگذار همراه می‌شود، زیرا آنها با افراد ضعیف بحث می‌کنند. پس بر ما واجب است برای آن که بتوانیم با گفتگو بحث نماییم، باید تا آنجا که می‌توانیم، خود را قوی کنیم و قدرت داشتن در گفتگو این است که از افراد قوی امت باشیم.

۷- نزدیک بودن و دور بودن از حق نسبی است:

امور نسبی می‌باشند و همیشه امر صد در صد نمی‌باشد؛ این گونه نباید باشد که شخصی در تمامی امور با من اتفاق نظر داشته باشد و در این صورت او را برادر خود



گرفته و با او دوستی نمایم و بعد از هر نماز او را دعا کنم و یا آن که مخالف من، همان دشمن من می‌باشد و از او بیزار هستم و بر علیه او دعا می‌کنم، خیر، هرگز این گونه صحیح نیست! ابن قدامه در المغنی گفته است: «اهل علم کسی را که در مسائل اختلافی با آنان اختلاف پیدا کند را زشت کردار معرفی نمی‌نمایند». ابن تیمیه نیز گفته است: «صحابه رسول ﷺ در مسائلی با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کردند، ولی این باعث نمی‌شد تا بعضی از آنها بعضی دیگر را تکفیر کنند و بعضی از آنها برای مسائل اختلافی با بعضی دیگر بجنگند و [با وجود اختلاف نظر] پشت سر هم نما می‌خواندند». ممکن است در چهار مسأله یا پنج مسأله شخصی با من اختلاف نظر داشته باشد، ولی من برادر او می‌باشم و او برادر من می‌باشد و پشت سر هم نماز می‌خوانیم. این امری درست و شناخته شده، نزد اهل مذاهب چهارگانه می-

باشد. احناف، شافعی‌ها، مالکی‌ها و حنابله در مسائل مورد اختلاف، مسأله را صد در صد نمی‌بینند. پس در اختلاف ورزیدن با مخالفت راه وسط را انتخاب نما! اگر در مسائلی با تو اختلاف نظر داشته باشد، این تمامی نظر او نمی‌باشد، بلکه مسائلی وجود دارد که اختلاف نظر درباره‌ی آنها قابل قبول است. تمامی رنگها سیاه و سفید نمی‌باشند، بلکه در بین آنها خاکستری و بنفش نیز وجود دارد؛ این چنین است که مسائل صد در صد یا صفر در صد نمی‌باشند، بلکه گاهی شصت درصد و گاهی چهل درصد می‌باشند. **اللَّهُ تَعَالَىٰ آتَىٰ عَمْرَأَ بْنَ لَاحِبٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِثْلَ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ مِنْ ذَهَبٍ فَأَمَّا فِي الْيَوْمِ الْكَبِيرِ** [آل عمران: ۱۱۳] [اهل کتاب] یکسان نیستند). در بین آنها بعضی نزدیکتر و بعضی دورتر می‌باشند. مسیحیان از یهودیان به حق نزدیکتر می‌باشند. اجناس و اهل ادیان یکسان نیستند، ولی باید در نظر داشت که کسی که با شما بحث می‌کند،

با شما اختلاف نظر دارد و اگر به ده در صد تفاهم برسید، شما پیروز شده‌اید؛ بعضی از مردم می‌خوانند در هنگام دعوت به رقم نهایی برسند و این صحیح نمی‌باشد؛ بلکه آنچه الله عَزَّوَجَلَّ در آن آسانی قرار داده است را قبول کنید و قسمت سخت آن را ترک نمایید! امام شافعی رحمه الله به کسی که با او درمسأله‌ای اختلافی بحث می‌نمود، گفت: «آیا حق این نمی‌باشد که برادر بمانیم، حتی اگر در مسأله‌ای اختلاف نظر داشته باشیم؟» گفتند: بله، او گفت: پس ما برادر هستیم. این ماجرا در سیره‌ی او وارد شده است.

#### ۸- تسلیم شدن در برابر نتایج:

وقتی گفتگو کنندگان در بحث به نتایجی می‌رسند، بر کسی که اشتباه کرده است، واجب است تا تسلیم نفر مقابل شود و این از در پی حق بودن می‌باشد. عبد الرحمن بن مهدی گفته است: «اهل خیر و اهل سنت

آنچه که برای آنهاست و آنچه که بر علیه آنان است را می‌نویسند، ولی اهل بدعت فقط آن چیزی را می‌نویسند که به نفع آنان باشد». کسی که در پی حق می‌باشد، در برابر نتایج تسلیم می‌شود؛ حتی اگر در مسأله‌ای متوجهی اشتباه خود شود. وقتی هدف من حق می‌باشد، در برابر آن تسلیم می‌شوم و به طرف مقابل می‌گویم: الله تعالی به تو پاداش خیر دهد. کسی که این گونه باشد، شخصی با اخلاص و اجر گرفته می‌باشد، ولی کسی که تکبر نماید - پناه بر الله - حق را نمی‌خواند و نمی‌خواهد که تسلیم شود و او شخصی گمراه و شرّ می‌باشد. پیامبر ﷺ در صحیح مسلم فرموده است: «الْكِبْرُ بَطْرُ الْحَقِّ وَغَمَطُ النَّاسِ»<sup>۱</sup> (غرور، رد کردن حق و خوار شمردن مردم می‌باشد). بَطْرُ الْحَقِّ: به معنای رد کردن حق می‌باشد. پس تسلیم نتایج شدن واجب است و

---

<sup>۱</sup> - صحیح مسلم ۲۷۵.

یکسان است که آن موافق گفتگو کننده باشد و یا بر ضد او باشد. در این صورت است که اتفاق نظر پیدا کردن در اولین جلسه آسان می‌شود. کسی که ببیند در گفتگو قوی شده است، باید با کسانی که درباره‌ی مسائل اختلافی با آنان گفتگو می‌کند، اتفاق نظر بیابد و هدف همان رسیدن به حق و آنچه که نزد الله تعالی است، می‌باشد و این در صورتی محقق می‌شود که اگر حق با ما بود بر طرف مقابل واجب است تا از ما تبعیت کند و اگر حق با طرف مقابل بود، باید ما از او تبعیت کنیم: ﴿وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [سبا: ۲۴] (و یا ما و یا شما بر هدایت و یا گمراهی آشکاری می‌باشیم). امر حتمی این است که حق با مؤمنان است.

۹- به نیکویی گفتگو کردن:

از آداب گفتگو همان گونه است که علماء - مثل ابو حامد غزالی در احیاء - می‌گویند: در گفتگو نباید به

شخص مقابل یا نسب، حسب و اخلاقش تعرض نمود و گفتگو فقط باید حول آن مسأله‌ای باشد که مورد گفتگو می‌باشد. بعضی از مردم هستند که گفتگو را ترک کرده و به گفتگو کننده با آنها به مانند دشمن حمله‌ور می‌شوند و می‌گویند: بی‌ادب، بخیل. این در حالی است که این سخن ربطی به موضوع گفتگو ندارد. به طور مثال درباره‌ی زکات حلی گفتگو می‌شود و طرف مقابل می‌گوید: «تو به من احترام نمی‌گذاری، پس چگونه با تو مجالست کنم؟ بر تو واجب است که به منزلت من احترام بگذاری، ادب تو نسبت به علماء کم می‌باشد!» سوالی که مطرح است این است که این سخنان چه ربطی به زکات حلی دارد؟! بر شما واجب است که تمام مسائل را کنار بگذارید، مگر آن مسأله‌ای که مورد گفتگو می‌باشد و به نیکی بحث نمایید. ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي

هِیَ أَحْسَنُ» [النحل: ۱۲۵] (و با آنها به نیکوترین شکل بحث نما!).

بهترین کار این است که برای دشمن لقب یا کنیه‌ای [نیکو] آورده شود، حتی اگر مخالف ما بود، مثل بگوییم: ای ابوفلان!<sup>۱</sup> به گونه‌ای با او سخن گفته شود که سخن محترمانه و نیکو باشد و نزد مردم آن سخن نیکو باشد. کسی که به مردم احترام بگذارد، به او احترام می‌گذارند؛ بعضی از عوام عاقل درباره‌ی گفتگو و بحث در شعرها و قصاید می‌گویند: «مخالف تو به مانند خارپشت است، اگر جلوی خانه‌ی او قرار بگیری او آماده‌ی مقاومت است و بر تو تیغ پرتاب می‌کند، ولی اگر با سخن و دعوت نیکو با او برخورد کنی، خارج می‌شود و آرام می‌گیرد و خود را در معرض آفتاب قرار می‌دهد و به

---

<sup>۱</sup> - در بین عرب برای احترام گذاشتن برای شخص کنیه می‌آوردند ولی در فارسی بهتر است با آوردن کلمه‌ی «آقا» یا «آن جانبان» این عمل صورت گیرد. (مترجم)

نیکوترین شکل با شما گرم می‌گیرد، در این زمان است که می‌توان او را صید کرد». مثال کسی که با شما گفتگو می‌کند نیز این گونه است.

اسحاق نیوتن گفته است: هر عملی را عکس‌العملی است به اندازه‌ی آن و در خلاف جهت آن. وقتی انسان در گفتگو صدایش را بالا ببرد طرف مقابل نیز صدایش را بالا می‌برد و کسی که به او احترام گذاشته شود، او به انسان احترام می‌گذارد و وقتی برای او کنیه می‌آورید، او نیز برای شما کنیه می‌آورد.

یکی از آنها وقتی با مخالفش بحث می‌کرد، می‌گفت:

اکنیهه حــــین انادیهه لاکرمهه  
ولا القبهه والسوءة اللقبه

برای او کنیه به کار بردم تا او را در ندا دادن احترام بگذارم و او را به لقبی زشت لقب ندام



كذلك أدبت حتى صار ادبى  
انى وجدت مـلاك الشـيمة الادبـ  
این گونه ادب شده‌ام تا آن که آن ادب من شود من  
نشانه‌ی راه و روش را ادب دانستم

هر اندازه که به مردم احترام بگذاری آنها نیز به تو  
احترام می‌گذارند. سرور مخلوقات محمد بن عبد الله ﷺ  
به مردم احترام می‌گذاشت. این امری فراتر از تاریخ  
است، پیامبر ﷺ بادیه نشینان را با کنیه‌ی آنها مورد  
خطاب قرار می‌داد و با آنها به نیکوترین شکل گفتگو  
می‌کرد.

#### ۱۰- تعیین وقت و زمان:

وقتی با شخصی گفتگو می‌نمایید، گریزی نیست که باید  
با او توافق نمایید و به او بگویید: در مقابل من صبر کن  
و به سخنان من گوش بده تا آن که سخنم تمام شود! من  
نیز صبر می‌کنم و به سخنان تو گوش می‌دهم تا آن که

به پایان برسد، - به طور مثال - پنج دقیقه برای تو و پنج دقیقه برای من یا نیم ساعت برای تو نیم ساعت برای من، سخن مرا قطع نکن! من نیز سخن تو را قطع نمی‌نمایم؛ زیرا بعضی از مردم ظالم و ستمگر می‌باشند، سخن خود را به زبان می‌آورند در حالی که مجال سخن گفتن را از شما می‌گیرند، وقتی می‌خواهید سخن بگویید، او شروع به سخن گفتن می‌نماید. ابن جوزی رحمه الله گفته است: ده شخص نادان خری را از بازان خریدند، می‌گفتند: نه نفر از ما سخن می‌گوید و یک نفر ساکت می‌ماند، ولی در اصل اسلام واجب است و در آداب ملت این آمده است که همان طور که طرف مقابل برای شما ساکت می‌شود، شما نیز برای او ساکت شوید و این امر از آداب گفتگو کنندگان است. چنین ادبی در نزد علمای سابق معاصر رحمهم الله به مانند آلبانی و دیگران وجود داشته است. آنان دارای ادب گفتگو

بوده‌اند، بدین صورت که یکی از آنها ساکت می‌شد تا آن که سخن طرف مقابل به انتها می‌رسید و هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کردند. در هنگام سکوت به مانند درختی می‌شدند که پرنده بر روی آن آشیانه ساخته است و وقتی سخن طرف مقابل تمام می‌شد، می‌گفتند: خیر، منظور این نمی‌باشد و بعد از آن نظر خود را بیان می‌داشتند و این بعد از آن بود که وقت طرف مقابل به انتها می‌رسید.

۱۱- به نیکویی ساکت شدن و توجه کردن:

همین گونه است که باید از کسی که با شما گفتگو می‌نماید بخواهید که ساکت شده و به سخنان شما با دقت گوش دهد - این امر از ادب می‌باشد - و بر شما نیز واجب است تا وقتی با او گفتگو می‌نمایید به سخنان وی گوش دهید؛ زیرا بعضی از گفتگو کنندگان به نیکویی ساکت نشده و به سخنان شما توجهی ندارند.

ساکت شدن و توجه نمودن به سخنان از نیکویی اخلاق می‌باشد.

ابوتمام خلیفه متوکل را مدح می‌نمود و می‌گفت:

وتراه یصغی للحدیث بقلبه وبلهولعله ادری به!

یکی از پیشینیان می‌گفت: «قسم به الله من در برابر

سخنی که ده بار آن را شنیده‌ام به مانند آن که دفعه‌ی

اول آن را شنیده‌ام، ساکت می‌شوم و به آن توجه

می‌نمایم». این از روی ادب می‌باشد. وقتی کسی سخنی

می‌گوید و ماجرای را برای شما بیان می‌دارد که شما

آن را در قبل شنیده‌اید، بر شماست که با او به گونه‌ای

برخورد نمایید که آن را در قبل نشنیده‌اید، بلکه این

گونه وانمود کنید که آن را نشنیده‌اید و شما توسط آن

به شگفت آمده‌اید. وقتی بیتی از شعر را می‌دانستید، به

گونه‌ای رفتار نمایید که آن را نمی‌دانید، این از اخلاق

مؤمنان می‌باشد و این در حالی است که بعضی از مردم

ترش رو می‌باشند و چیزی را نمی‌خواهند مگر آنچه را که نزد آنها می‌باشد، بعضی از آنها ساکت نشده و به سخن شما هرگز توجهی نمی‌کنند، آنان را آشفته ذهن می‌بینید. چنین رفتاری احترام گذاشتن نمی‌باشد و باید در زمان بحث و گفتگو چشم و دل ما متوجه شخص مقابل باشد؛ تا بدانند که شما به او احترام می‌گذارید و شما خواهان حق هستید.

در گفتگو از شوخی، اضافه گویی و مزه پراکنی خودداری کنید، زیرا این امر باعث می‌شود تا طرف مقابل فکر کند که شما او را تحقیر می‌کنید و شما قصد رسیدن به حق و حقیقت را ندارید.

بیان نمودم که حق، فریاد کشیدن نمی‌باشد؛ این در حالی است که بعضی وقتی نمی‌توانند دلیل محکم بیاورند شروع به داد و فریاد می‌کنند، اما کسی که حق با او است با اطمینان خاطر و با دلایل آسان و با صدایی

آرام و با وقار سخن می‌گوید، همان گونه که لقمان علیه السلام گفته است: ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشِيكِ وَأَغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾ [لقمان: ۱۹] (و در زندگی‌ات میانه رو باش و صدایت را کوتاه کن! که بدترین صداها، صدای الاغ می‌باشد).

۱۲- به گفتگو کننده احترام بگذارید:

گاهی شخص مقابل مسلمان است و شایسته می‌باشد، حق مسلمانی او را بجا آورید؛ ولی گاهی مسلمان نمی‌باشد، باید با چنین انسانی تعامل انسانی داشته باشید و به نیکوترین شکل باید با او وارد بحث شد. زیرا این امور است ما را به مردم نزدیک می‌کند. در زندگی محمد صلی الله علیه و آله حتی یک مورد بر خلاف این دیده نشده است و حتی یک کلمه‌ی ناجور از وی گفته نشده است. کتابی را به من معرفی کنید که محمد صلی الله علیه و آله یکبار گفته باشد: «ای الاغ!» یا «ای خوک!» و این در حالی است که امروزه

این سخن را از مسلمانی می‌شنویم که به برادر مسلمان خود می‌گوید، آیا این اخلاق پیامبر گونه است؟! محمد ﷺ در زندگی‌نامه‌اش یک دشنام و یا فحش وجود ندارد و هیچ سخن بافته شده‌ای یا فریبکاری در صحبت کردن وی ﷺ وجود نداشته است. برای چه؟

زیرا الله تعالی او را به نیکوترین شکل ادب نموده است و او ﷺ کاندید رهبری بشریت می‌باشد. اخلاق او ﷺ پندی برای تمامی انسانها می‌باشد و تمامی اخلاق نزد او ﷺ می‌باشد. رفتار او با نیکویی، شجاعت و کرم همراه بود. از وقتی که او ﷺ مبعوث شده است، رفتار او ما را از خیلی کارها باز می‌دارد، پروردگارش به او می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴] (و همانا تو بر اخلاق سترگی می‌باشی).

در گفتگوی خود ﷺ بد زبان نبود و الله سبحانه می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا

غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ» [آل عمران: ۱۵۹] (و از روی رحمتی از طرف الله [تعالی] برای آنها نرم شده- ای و اگر درشتخو و سنگ دل بودی از دور و اطرافت پراکنده می شدند). همچنین به صحابه رضی الله عنهم امر می فرمود تا بشارت دهنده باشند و تفریح ایجاد نکنند و آسان بگیرند و سخت گیری نمایند<sup>۱</sup>.

در سیره‌ی ابن اسحاق خوانده‌ام که وقتی واقعه‌ی بدر تمام شد و صحابه رضی الله عنهم هفتاد نفر از قریش را کشتند. صحابه رضی الله عنهم همراه رسول صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشتند و اهل مدینه به دیدار آنها رسیدند و به آنها گفتند: با آنها - یعنی قریش - چه کار کردید؟ یکی از صحابه رضی الله عنهم از روی خرمی ناشی از پیروزی و افتخار و یاری شدن، گفت: «ما کسی را ندیده‌ایم. چهارپایان و جنبندگان را

---

<sup>۱</sup> - اشاره دارد به حدیث صحیح بخاری (بخارایی) ۶۹ و ۶۱۲۵؛ صحیح مسلم



دیدیم و آنها را کشتیم و برگشتیم» و این در حالی بود که معلوم بود که قریش اشراف و سرورانی بودند و از باهوشترین مردم بودند، ولی الله متعال آنها را گمراه نموده بود. پیامبر ﷺ فرمود: «مه! أَوْلَيْكَ الْمَالُ»<sup>۱</sup> (این چنین نگو! آنان رئیسانی بودند) به این معنا که چرا این گونه سخن می‌گویی؟ آنان رئیسانی بوده‌اند، آنان در هر حالتی اشراف می‌باشند و یکی از آنها به مانند یک قبیله است، ولی الله تعالی آنان را گمراه نموده است. آنان ابولهب، ابوجهل، ولید بن مغیره و عاص بن وائل بودند. آنان جلودار بوده و نزد آنها کرم، شجاعت و نظر وجود داشت، ولی آنها از شیطان تبعیت کردند و او آنها را گمراه نموده و الله تعالی آنان را مغلوب گرداند. برای دشمنان آشکار نگردانید که می‌خواهید او را شکست دهید و با سخنی که شایسته‌ی او می‌باشد، با او برخورد

---

<sup>۱</sup> - المعجم الكبير طبرانی ۱۳۶۵۸؛ مسند البزازی ۸۴۷۸.

نمایید. عیسی علیه السلام خواست که به راهی داخل شود. عیسی علیه السلام به سگ گفت: با سلام دادن عبور کن! گفتند: ای روح الله! به سگ می‌گویی تا با سلام دادن عبور کند! فرمود: نمی‌خواهم زبانم به یهوده گویی عادت کند. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَّانِ وَلَا اللَّعَّانِ وَلَا الْفَاحِشِ وَلَا الْبُذِيِّ»<sup>۱</sup> (مؤمن طعنه زننده، بسپار لعنت کننده و بد دهان و بیهوده‌گو نمی‌باشد). مسلمان به مانند درخت نخل می‌ماند، اگر آن را با سنگ بزنید، برای شما خرما می‌اندازد. وقتی کسی به مسلمان دشنام می‌دهد، او می‌گوید: سلام بر شما! ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳] (و وقتی جاهلان آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، می‌گویند: سلام [بر شما]). به

---

<sup>۱</sup> - سنن ترمذی ۱۹۷۷ و شیخ آل‌بانی حدیث را صحیح دانسته است. مسند احمد ۳۹۴۸ و شیخ شعیب الارنوط اسناد این حدیث را صحیح دانسته است.

حاتم طائی جاهلی بنگرید که قانون اساسی اخلاق را  
با فطرش بیان می‌دارد:

و کلمه حاسدٍ من غیر جرم سمعتُ، فقلت مُرّی فانذینى  
وعابوها علیّ و لم تعبنی و لم یندی لها ابدأجبینى  
پس کسی که به شما دشنام می‌دهد، با او تسامح نمایید  
و به او بگویید: سلام و سلامتی بر شما! در این صورت  
است که الله تعالی در عوض آن منزلت و عزت به شما  
می‌دهد، زیرا الله متعال از کسانی که ایمان آورده‌اند،  
دفاع می‌نماید و مردم نیز طرف کسی هستند که به او  
دشنام داده شده است و طرف کسی نیستند که او دشنام  
می‌دهد. درباره‌ی سیره‌ی امام بزرگ و زاهد،  
امیرالمؤمنین عمر بن عبد العزیز - الله تعالی از او راضی  
باشد و ما و او را در بهشت‌های پر نعمت کنار یکدیگر  
جمع نماید - خواندم که او نماز شب را در مسجد بنی -  
امیه بجا می‌آورد و در آن زمان خلیفه‌ی مسلمانان بود و

برای دوازده دولت حکم می نمود. چراغ خاموش شد [و محیط تاریک گردید]، در نتیجه پای او به پای شخص خوابیده‌ای خورد و آن شخص بیدار شد و گفت: آیا خری هستی که مرا لقمه می‌کنی؟ او گفت: خیر من عمر بن عبد العزیز هستم و خر نمی‌باشم!

سالم بن عبد الله بن عمر عالم بزرگی بود که مردی در طواف راه را بر او بست و آن مرد رو به وی نمود و او گفت: تو مرد بدی هستی. گفت: کسی غیر از تو مرا نشناخته است! همچنین این ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که وقتی مردی می‌خواست به او دشنام دهد و به وی گفت: «قسم به الله، دشنامی به تو می‌دهم که همراهت وارد قبرت شود» ابوبکر رضی الله عنه گفت: «این [دشنام] همراه تو وارد قبرت می‌شود و همراه من وارد قبرم نمی‌شود!». این اوصاف مؤمنان است که الله سبحانه و تعالی آن را در کتاب عزیزش بیان داشته است. تا زمانی که ما این

کتاب را همراه خود داریم، اخلاق را از آن می‌آموزیم و از این رسول گرامی ﷺ تبعیت می‌کنیم.

۱۳- انتخاب مکان مناسب برای گفتگو:

نیکوتر آن است که جمع شدن، در حلقه‌ای صورت گیرد که اهل علم و اهل نظرِ صحیح و رشد یافته در آن وجود داشته باشد و نه در مکانهای عمومی: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَىٰ شَاخِصٍ وَأَنْتُمْ كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ﴾ [سبأ: ۴۶] (بگو: فقط شما را به یک چیز پند می‌دهم و آن این است که برای الله، دو نفری و تنهایی برپا شوید و تفکر نمایید که همنشین شما دیوانه نمی‌باشد [و] فقط ترساننده‌ای [از عذاب الله تعالی] برای شما، قبل از عذابی شدید می‌باشد).

منظور این است که انسان تنها بنشیند و تفکر نماید، زیرا در تنهایی ذهن آرامش می‌گیرد و آن فکر برای انسان

خصلتی می‌شود و می‌توان درباره‌ی مسأله‌ی خاصی تفکر نمود و اینجاست که آن مسأله برای انسان واضح می‌شود. یا آن که دو نفری این کار را انجام دهید، ﴿مَثْنَى وَفُرَادَى﴾ [سبأ: ۴۶] (دو نفری و تنها). به طور مثال تو و همکارت به طور جداگانه. همچنین نیکوست اگر گفتگو در مکانی صورت گیرد که در آن اهل نظر و علم و اهل رشدیافتگی و بصیرت در آن جمع شده باشند و این اجتماع در مکان عمومی نباشد که کوچک و بزرگ و افراد احمق در آن وجود داشته باشند، زیرا نتیجه این می‌شود که در آن امور زشت به وقوع می‌پیوندد و دیگر گفتگویی وجود نداشته باشد، بلکه فقط جار و جنجال و آشفتگی ایجاد می‌شود! این امر پسندیده‌ای نمی‌باشد و باید این را هم در نظر داشت که اگر گفتگو به جار و جنجال کشید نباید آن را در مسجد انجام داد، زیرا مسجد محل عبادت است.

پیامبر ﷺ با بعضی از مردم در مسجد گفتگو نمود، ولی گفتگوی او، گفتگویی آرام و برای رسیدن به حق بود. کسانی که در مقابل او بودند، از افراد عاقل بودند، همان کسانی که دشنام و فحاشی از آنان در هیچ یک از خانه‌های الله ﷻ سر نمی‌زد و قداست چنین مکان پاکی را ناپاک نمی‌کردند.

قبل از خاتمه:

می‌خواهم امری را بیان دارم و هدف از این سخنان و امثال آن که اهل علم آن را بیان می‌دارند، این است که ما دعوت اسلامی را به دوش می‌کشیم، همان دعوتی که الله تعالی توسط آن به ما شرف داده است و می‌خواهیم تا مردم توسط آن منفعت ببرند. ما با مردم درباره‌ی مسائل اقتصادی، مهندسی یا پزشکی بحث و گفتگو نمی‌نماییم، بلکه فقط هدف ما این است که تمامی مردم وارد بهشت شوند. وقتی این راه از طریق خشونت و

تندروی و سختگیری بیموده شود، برای چه باید بر این راه قرار داشته باشیم؟ پیامبر ﷺ [به علی رضی الله عنه] فرموده است: «فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ»<sup>۱</sup> (قسم به الله! اگر الله [تعالی] توسط تو یک مرد را هدایت نماید، برای تو از گله‌ی شتران قرمز<sup>۲</sup> بهتر است). پس وقتی چنین راهی باعث می‌شود تا توسط آن مردم به دست ما هدایت شوند، پس آن راه را می‌پیماییم. راه گفتگو و بحث با سخنی آرام، قبول کردن نتایج، شنیدن به سخنان مردم و احترام گذاشتن به آنها به شکلی که در خاطر نگنجد می‌باشد، حتی اگر مردمانی در طرف مقابل ما بودند که نماز نمی‌خواندند و یا آن که به مواد مخدر اعتیاد داشتند

---

<sup>۱</sup> - صحیح بخاری (بخاری) ۲۹۴۱ و ۳۰۰۹ و ۳۷۰۱ و ۴۲۱۰؛ صحیح مسلم ۶۳۷۶؛ سنن ابوداود ۳۶۶۳.

<sup>۲</sup> - شتر قرمز در آن زمان حکم خودروهای مدل بالای امروزی را داشت. (مترجم)



و یا آن که والدین خود را آزار می‌دادند و صله‌ی رحم را ترک می‌کردند و این وقتی بهتر می‌شود که الله تعالی وجود اشخاصی مهربان، عاقل و عالم در کنار ما قرار دهد و در نتیجه به هدایت عادت کنیم. نفس‌های بشر به طور فطری حق‌گرا و پذیرنده‌ی فضیلت و ناپسند داننده‌ی پستی می‌باشند. در زندگی‌ام فاضلانی را دیدم که الله تعالی به دست آنان افراد بسیاری را به سبب دینداری، رقت قلب، نوع گفتگو و خوب قانع کردن مردم، هدایت نموده است. چنین شخصی در زبان عربی «غسیل الدماغ» (پاک‌کننده‌ی فکر) نامیده می‌شود و کتابی وجود دارد که با این نام نامیده شده است: «کیف تغسل دماغ الاخرین» (چگونه فکر دیگران را پاک نماییم؟) به این معنا که چگونه آنها را قانع کنیم؟

هدف این است که توسط چنین گفتگویی عقلهای مردم، متوجه‌ی الله تعالی شود. از روشنفکری این نمی‌باشد که

با مردم فقط درباره‌ی نظریات نسبی یا اعجاز علمی یا اکتشافات و اختراعات گفتگو نماییم، بلکه هدف بزرگتر این می‌باشد که با آنان گفتگو نماییم تا هدایت شوند و به سوی پروردگارشان بازگشت نمایند و این گفتگو زیر این سایه می‌باشد: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۴] (بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که بین ما و شما یکسان است و آن این است که غیر از الله را نپرستیم و ذره‌ای به او شرک نوزیم و بعضی از ما بعضی دیگر را خدایانی به غیر از الله بر نگیرند! پس اگر روی برگردانند، بگوید: گواهی دهید که ما تسلیم شدگان [امر الله تعالی] هستیم).

هدف از گفتگو با برادران مسلمان، گفتگو در اختلاف تنوع است، تا آن که ما و آنها بازگشت نموده و در مسائلی که بین ما یا آنها ارجحیت وجود دارد، اتفاق نظر بیابیم. به برادرانم می‌گویم: اگر در گفتگو درباره‌ی مسأله‌ای، جدل به وجود آمد، آن بحث را قطع نمایید. شیخ محمد بن صالح عثیمین رحمه الله را در مجالس این گونه می‌دیدم که وقتی مردی در مقابل او بود که جز نظر خودش را نمی‌دید، می‌گفت: موضوع به پایان رسید، زیرا تبدیل به جدل شده است. بعضی از مردم هستند که دلایل صحیح و برهان‌های قطعی برای آنها آورده می‌شود، ولی آنها تکبر ورزیده، عناد می‌کنند و بر نظرشان پافشاری می‌نمایند. با چنین شخصی نباید گفتگو را ادامه داد، ولی باز هم با او بدرفتاری نمی‌کنیم و با قسوت قلب با او برخورد نمی‌نماییم.

امامان مثل امام شافعی و امام احمد رحمهم الله که مردمان پاک و با علمی بودند، در مسائل بسیاری با یکدیگر اختلاف نظر داشتند و این چنین بوده است وضعیت کسانی که از آنها نیز بهتر بوده‌اند و آنان همان صحابه‌ی پیامبر ﷺ بودند که آنان نیز با یکدیگر اختلاف نظر داشتند.

توصیه‌ی من به عزیزانم این است که در مسائل اختلافی به این حدیث که پیامبر ﷺ آن را در نماز شب می‌گفت، رجوع کنید: «اللَّهُمَّ رَبَّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائيلَ وَإِسْرَافيلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ اهْدِنِي لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ إِنَّكَ أَنْتَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۱</sup> (یا الله! پروردگار جبرئیل و میکائیل و

---

<sup>۱</sup> - سنن ابوداود ۷۶۷؛ سنن ترمذی ۳۴۲۰؛ سنن نسائی ۱۶۲۵. شیخ آلبنی سند ترمذی را صحیح دانسته است.

اسرافیل! آفریننده‌ی آسمانها و زمین! داننده‌ی غیب و آشکارا! تو بین بندگان در آنچه اختلاف می‌ورزند حکم می‌نمایی، درباره‌ی چیزی از حق که در آن اختلاف وجود دارد، مرا به اذن خودت هدایت فرما! تو هر که را بخواهی به راه مستقیم هدایت می‌نمایی). بر انسان است که اگر امری از امور برایش سخت آمد، زیاد استغفار نماید تا آن که الله تعالی برای او در هر ناراحتی گشایشی ایجاد نموده و از هر تنگی محل خروجی قرار دهد و از جایی که به حساب نمی‌آورد، او را روزی دهد. انس بن مالک رضی الله عنه این گونه بود که وقتی کسی با او جدل می‌نمود بسیار می‌گفت: «لا حول ولا قوه الا بالله» (هیچ تغییر و قدرتی می‌باشد، مگر از جانب الله). بعضی از امامان این گونه بوده‌اند که وقتی کسی با آنان گفتگو می‌کرد، می‌گفتند: «الله الله ربی لا اشرك به شیئاً» (الله الله پروردگار من است و ذره‌ای به

او شرک نمی‌ورزم)، بعضی دیگر می‌گفتند: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (هیچ معبود و پرستش شونده‌ی برحق‌تری جز تو وجود ندارد، پاک و منزه هستی و من از ظالمان بودم). ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [البقرة: ۲۱۳] (پس الله کسانی را که ایمان آورده‌اند را به اذن خودش هدایت می‌نماید، برای آن که از آنچه از حق در آن وجود دارد، اختلاف نورزیدند و الله هر که را بخواهد به راه مستقیم هدایت می‌نماید).

از الله تعالی درخواست می‌نماییم تا به ما و شما حق را نشان دهد و تبعیت آن را نصیب ما گرداند و باطل را باطل به ما نشان دهد و خودداری از آن را نصیب ما گرداند، او بر هر چیزی تواناست و دعا را به نیکویی اجابت می‌کند. از الله تعالی درخواست می‌نماییم که از

من و شما قبول نماید و برای من و شما، توفیق، هدایت  
و راه‌یافتگی را زیاد نماید و صلوات می‌فرستم بر پیامبر  
برگزیده‌ی ما و بر آل و اصحابش و کسی که با او  
دوستی نماید.